A photograph of a sunset over a body of water. The sun is a small, bright white circle on the horizon, surrounded by a soft orange and red glow. The sky transitions from a pale yellow at the top to a deep orange near the horizon. The water in the foreground is dark and calm.

برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



# پیغام عشق

قسمت شست و هشتم





خانم زهرا از تبریز



درود بر معلم عزیزم و دوستان عزیز

برنامه ۸۲۹

- دیوان شمس، غزل ۳۹۳ -

جمع باشید ای حریفان، زانکه وقت خواب نیست  
هر حریفی کاو بخشید، والله از اصحاب نیست

از همانیدگی هایت جمع شو. پراکنده شدن در آنها و به خواب آنها رفتن،  
بس است. دیگر از این خواب گران ذهن بیدار شو. و بدان کسانی که به  
زندگی زنده اند، یار و یاور واقعی تو و زندگی هستند نه کسانی که در  
خواب ذهن هستند. جمع شدن با انسان های به حضور رسیده، رحمت  
است نه جماعت من های ذهنی.

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۷-

زر عقلت ریزه است ای مٔتهم  
بر قراضه مهر سگه چون نهم؟

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۹-

جمع باید کرد اجزا را به عشق  
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۴-

جمع کن خود را جماعت رحمت است  
تا توانم با تو گفتن آنچه هست

- دیوان شمس، غزل ۲۶۶۰-

تو را من پاره پاره جمع کردم  
چرا از وسوسه صد پاره گشتی؟

اگر از این چیزهایی که آمدیم، در آنها تقسیم شده ایم، جمع نشویم و خالص نشویم، خدا نمی تواند مهرش را بر سکه ی ناخالص ما بزند؛ و جنس اصلی ما را نمایان کند؛ از طریق ما برکاتش و پیام هایش را ارائه کند. و نمی تواند با ما سخن بگوید تا بفهمیم جریان چی هست. این خالص شدن و جمع شدن باید هشیارانه باشد.

نباید بگذاریم، هیچ همانیدگی بماند. البته خدا قبلا این کار را کرده و ما ذاتا هیچ علاقه ای به آنها نداریم. فقط به بودنشان و دیدن از طریق آنها عادت کرده ایم. علاقه به پریدن از یک فکر به فکر دیگر ما را پراکنده کرده و خلوصمان را از ما گرفته است. زمانمان کم است باید خاموشی پیشه کنیم، خودمان را جمع و خالص کنیم، قبل از آن که به جسم بمیریم.

- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶ -

علت ابلیس انا خیری بده ست  
وین مرض در نفس هر مخلوق هست

- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۰۳۰-

چون پدید آمد که آن مسجد نبود  
خانه حیلت بد و دام جهود

- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲-

نه تو اعطیناک کوثر خوانده ای؟  
پس چرا خشکی و تشنه مانده ای؟

- مثنوی معنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۷-

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب  
دشمنش می دار همچون مرگ و تب



چرا ما خود را از این همانیدگی ها جمع نمی کنیم، و در وسوسه یعنی تند تند فکر کردن، بر حسب همانیدگی ها اسیر هستیم، و هشیار نمی شویم. در این مسیر موانعی وجود دارد: از جمله مقایسه، تقلید و شک. مرض مقایسه، همان مرض ابلیس است، که در هر من ذهنی هست. ما می خواهیم با همانیده شدن با چیزها و زیاد کردن آنها و مقایسه آنها با همانیدگی های دیگران احساس برتری و کمال کنیم. و بدین ترتیب از کمال حقیقی غافل می مانیم.

تقلید هم مانع بزرگی در پیشرفت ما در مسیر کمال است. تقلید در به سوی خدا رفتن کار نمی کند. با تقلید از جمع و مثل آنها عبادت کردن، و باورهای آنها را درونی کردن ما را به خدا نمی رساند. این همان مسجد ضرار است که باید ویران شود. حتی اگر پدر و مادر ما باشد. مانع دیگر شک است.

ما به عنوان من ذهنی خود را کوچکتر از آن می دانیم که خدا ما را گرامی داشته باشد. و باور نداریم که خدا می تواند در ما به خود زنده شود و ما می توانیم به کوثر و فراوانی او دسترسی پیدا کنیم. و در خواب ذهن در خشکی همانیدگی ها تشنه مانده ایم.

- دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴ -

دم او جان دهدت رو ز نفخت پذیر  
کار او کن فیکون است نه موقوف علل

- مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳ -

جز خضوع و بندگی و اعتزار  
اندرین حضرت ندارد اعتبار

- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶ -

پیش چوگان های حکم کن فکان  
می دویم اندر مکان و لامکان

- دیوان شمس، غزل ۳۹۳ -

روی بستان را نبیند، راه بستان گم کند  
هر که او گردان و نالان، شیوه دولاب نیست

باید تقلید، شک و مقایسه را کنار بگذاریم، ذهن را خاموش کنیم و با صبر  
و شکر و پرهیز، هر لحظه مرکزمان را عدم کنیم و تسلیم باشیم تا  
خودمان را در معرض قضای الهی قرار دهیم تا کن فکان روی ما کار کند.  
تا درون و بیرونمان گشوده شده و زیباتر شود تا بوستان خدا را ببینیم.

- دیوان شمس، غزل ۳۹۳-

بی خبر بادا دل من از مکان و کان او  
گر دلم لرزان ز عشقش چون دل سیماب نیست

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲-

ز آن جرای روح چون نقصان شود  
جانش از نقصان آن لرزان شود

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳-

پس بداند که خطایی رفته است  
که سمن زار رضا آشفته است

اگر هر لحظه همه ُ حواسمان متوجه خودمان باشد و نورافکن روی خودمان باشد که آیا مرکز مان عدم است یا نه؟ در حال صبر و شکر هستیم یا نه؟ و جانمان از نبود عدم لرزان و نالان نباشد نیروی زندگی نمی تواند از ما رد شود. کسی که مرکزش عدم شده کوچکترین همانیدگی، رنجش و غیره جاننش را لرزان می کند. و می فهمد که از مبدا منفصل شده است و خطا کرده است و تسلیم و راضی نبوده است.

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰-

پاره دوزی می کنی اندر دکان  
زیر این دکان تو مدفون دو کان

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۱-

هست این دکان کراییی زود باش  
تیشه بستان و تگش را می تراش

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۳-

عاقبت این خانه خود ویران شود  
گنج از زیرش یقین عریان شود

- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۵ -

چون نکرد آن کار، مزدش هست؟ لا  
لیس للانسان الا ما سعی

دکانی داریم به نام ذهن، همانیدگی هایمان را آنجا برای فروش گذاشته ایم. هر همانیدگی که کم می شود زود آن را وصله پینه می کنیم. آنها را می آراییم و به معرض عموم می گذاریم و خودفروشی می کنیم. و از گنج موجود در زیر این دکان غافل هستیم. اگر هشیارانۀ از این دکان و اجناسش بگذریم، آن را ویران کنیم به گنج حضور دست پیدا خواهیم کرد. و به بی نهایت خدا زنده خواهیم شد زیرا خداوند ذره ای تلاش ما را بی اجر نمی گذارد.

پس از مرگ این گنج خود نمایان خواهد شد اما دیگر از آن ما نیست.  
پس باید به خدایت خود اعتراف کنیم، بدانیم که از جنس همان گنج  
هستیم و باید برای رسیدن به آن تلاش کنیم، درد هشیارانه بکشیم و  
صبر و شکر داشته باشیم.

- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۲-

ماهیان جان در این دریا پرند  
تو نمی بینی به گردت می پرند؟

- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۴-

ماهیان را گر نمی بینی پدید  
گوش تو تسبیحشان آخر شنید



- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵-

صبر کردن، جان تسبیحات توست  
صبر کن، کان است تسبیح درست

- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹-

گر قضا صد بار، قصد جان کند  
هم قضا جانت دهد، درمان کند

- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵-

چون ملائک گو که لا علم لنا  
یا الهی غیر ما علمتنا

انسان های زنده به حضور در اطراف ما هستند و ما را با ارتعاش زندگی لمس می کنند. باید چشم بصیرت داشته باشیم تا آنها را ببینیم. با این حال از آثار بزرگانی چون مولانا می توانیم بفهمیم که آنها چگونه عبادت می کردند و در راز و نیازهایشان چه می گفتند. و تفاوت راز و نیاز آنها را با راز و نیاز من های ذهنی درک می کنیم. هسته مرکزی همه عبادات صبر و فضاگشایی است که اجازه می دهد کن فکان روی ما کار کند. اگر دست از مقاومت و قضاوت برداریم و به نادانی خود اعتراف کنیم همین کن فکان و قضای الهی کار را به دست می گیرد و ما را درمان می کند.

- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۱۱ -

اشتری گم کردی و جستیش چُست  
چون بیابی، چون ندانی کانِ توست

- مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۱۲ -

ضاله چه بود؟ ناقه گم کرده یی  
از گفت بگریخته در پرده یی

هشیاری حضور خود را گم کرده ایم و دنبالش می گردیم. ما حضورمان را می شناسیم، چون قبلا خودش را به ما نشان داده است؛ برای پیدا کردنش نباید به دنبال نشانه های ذهنی بود زیرا همین ذهن است که به صورت پرده ای هشیاری حضورمان را پوشانده است.

- با تشکر  
زهرا، ۳۵ ساله تبریز -



خانم ن. ظ از سنندج



در ادامه ماندن در بیابان ذهن، بررسی میکنیم، ببینیم چرا در این بیابان ذهن، که کوثر و فراوانی وجود ندارد، ما سرگردانیم؟!

مرکزم را با پذیرش این لحظه به هر شکلی که هست، بدون قضاوت و مقاومت، عدم میکنم و به مسیرم در خروج از بیابان ذهن ادامه میدهم، هر لحظه پذیرش و رضا راه را بر ما آسان میکند. شادی بی سبب و آرامش دارم، جف القلم بیرونم را بر اساس انعکاس درون و پذیرش، سامان داده است.


ناگهان بوته خاری در جلوی پای من است و چشمم خوب ندیده و خارش در پای من فرو رفته، به طوریکه باید خار را از پا بیرون کنم! حال این بوته خار در بیابان ذهن چیست؟

من چشمم را فقط به تنها منظور و هدف که «زنده شدن به خداست» دوخته بودم! ناگهان در لحظه ای، مرکزم را دید همانیدگی، پوشانید. با وضعیت بغرنج فرزندانم، برنامه ریزی برای آینده، چقدر در امور معنوی پیشرفت کردم؟ چرا امروز همسرم با من مهربان نبود؟ چه کنم در امور معنوی زودتر پیشرفت کنم!؟

... و اینها خارهایی بود که به پایم فرو رفت و حرکت من را در خروج از بیابان کند کرد.

- مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸ -

عاشق حالی نه عاشق بر من  
بر امید حال بر من می تنی

چه کنم این لحظه انرژی زنده کننده زندگی را هدر دادم؟! ندایی میگوید:  
پذیرش و رضا 



- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۸۰ الی ۴۷۸ -

سهو باشد، ظن ها را گاه گاه  
این چه ظن است، این که کور آمد ز راه؟

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری  
مدتی بنشین و، بر خود می گری

ز ابر گریان، شاخ سبز و تر شود  
زانکه شمع، از گریه، روشن تر شود

مولانا با رمز گشایی آقای شهبازی میگوید؛ اشکالی نداره، گاهی اوقات اشتباه کنیم و از این اشتباهات یاد بگیریم و تکرار نکنیم. تسلیم شو و مدتی تمرکز روی خودت باشد و برای خودت گریه کن! و برای وضعیتها گریه نکن!

از خدا عذر خواهی کن و حالت فضاگشایی و تسلیم داشته باش و بگو  
نمیدانم و نمیتوانم و عاجزم!

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۸۱ -

هر کجا نوحه کنند آنجا نشین  
زانکه تو اولیتری اندر حنین

«اولویت تو اینست، که در درگاه خدا عذر بخواهی و مرتب فضاگشایی  
کنی و لطیف بشی.»

با تشکر ن. ظ سنندج



خانم سمیه



به نام خداوند بخشنده مهربان

مسجد ضرار قسمتی از من ذهنی ماست که در آن هم هویت شدگی داریم. ولی چهره‌اش را با چیزهای مهم معنوی، ظاهراً آراسته کرده است، باید آن قسمت را شناسایی کرده و رها کنیم، چرا که آن قسمت به یکی شدن ما با خدا نه تنها کمکی نمی‌کند بلکه باعث جدایی هم می‌شود.

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۹ -

فَرش و سَقف و قُبّه‌اش آراسته  
لیک تفریقِ جماعت خواسته

شتر گمشده، همان من اصلی ماست که زیر مجموعه‌ای از همانیدگی‌های ما گم شده است، برای پیدا کردن آن نیاز به گشتن در بیرون نداریم. بلکه باید آن را در درون خود، در پس پرده پندار بیابیم. در این گشتن تمام تمرکز ما روی خودمان بوده، دل به استادان ذهنی نمی‌دهیم.

باید بدانیم شتر ما همین جا در این لحظه هست. این ما هستیم که در همانیدگی‌ها گم شدیم. باید هر لحظه فکرها را نگاه کرده، بدانیم که آنها نیستیم و آنها را بشناسیم تا شترمان پیدا شود.

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۳ -

اُشتری گم کرده‌ای ای معتمد  
هر کسی ز اُشتر نشانت می‌دهد

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۷۴ -

تو نمی‌دانی که آن اُشتر کجاست  
لیک دانی کاین نشانی‌ها خطاست

ما طبق آموزه های مولانا و گنج حضور در برابر هیچ من ذهنی واکنشی نشان نمی دهیم، در برابر گفتار و رفتار من های ذهنی با فضاگشایی رفتار کرده، تسلیم می شویم. مولانا می گوید: کسی که در من ذهنی و افکار دردمند آن هست همان بودن توهمی و دردهای آن برای او کافیست، نیازی به هیچ کاری از جانب ما نیست، ما فقط شمع حضور خود را روشن می کنیم.

- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۷-

مغزی که بد اندیشد، آن نقص بس است ای جان  
سودای پپوسیده، پوسیده سودا را



من ذهنی همان ذهن بدون نظارت است، در من ذهنی، ما مثل کودکی هستیم که به محض رها شدن شروع به خرابکاری می کند، حتی لحظه ای از نگاه کردن به من ذهنی آن هم به صورت ناظر نباید غافل شویم، چرا که دچار افکار توهمی آن شده، به جهنم ذهن می افتیم.

هر لحظه با نگاه کردن به من ذهنی از اصل خودمان که جان اصلی ما و خداست می خواهیم کمک کند تا ما من ذهنی را رها کرده، به وحدت با او برسیم و این لحظه روی ذات خودمان قائم شویم.

- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۷-

جانا، سَرِ تو یارا، مگذار چنین ما را  
ای سَرِ روان، بنما آن قامت و بالا را

زمانی که ما روی بعد معنوی خود کار می‌کنیم از طریق زندگی دچار قبض و بسط می‌شویم، یعنی گاهی مرکز ما باز شده، شادی بی‌سبب می‌آید، گاهی منقبض شده، دچار درد من ذهنی می‌شویم.

علت این کار این است که ما بدانیم چه جاهایی هنوز باید کار کنیم و همان‌جایی هستیم و بتوانیم فرق بین دو حالت من ذهنی و حضور را دانسته و با تعهد بیشتری روی خود کار کنیم.

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۶۱ -

پس مجاهد را زمانی بسط دل  
یک زمانی قبض و درد و غش و غل

درد هشیارانه در انداختن همانیدگی‌ها همراه ماست اما این درد همیشگی نیست، وقتی آگاه باشیم که در حال انداختن چیزی هستیم که اُفل هست و خواه ناخواه از بین خواهد رفت می‌توانیم بر درد هشیارانه فائق شویم و بدانیم که خداوند برای ما از پس دردهای هشیارانه مقام لاتخف و لاتحزن که به معنی مترس و غمگین مباش را در نظر گرفته است.

- مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۶۹ -

شیر ده ای مادرِ موسی ورا  
واندر آب افکن، میندیش از بلا

- لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ ۖ إِنَّا مُنْجُوكَ -  
سوره عنکبوت، آیه ۳۳

مترس و غمگین باش خداوند تو را نجات میدهد.  
- لَا تَحْزَنْ إِنْ أَلَّهَ مَعَنَا -

اندوهگین مباش، خدا با ماست.  
آیه ۴۰، سوره توبه  
.....

والسلام

- سمیه -



خانم حنیفه از مشهد



سلام و عرض ادب به آقای شهبازی عزیز و خانواده گنج حضور

مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۴

ای بسی ظلمی که بینی در کسان  
خوی تو باشد در ایشان ای فلان

اندر ایشان تافته هستی تو  
از نفاق و ظلم و بد مستی تو

آن تویی و آن زخم بر خود می زنی  
بر خود آن دم تار لعنت می تنی

در خود آن بد را نمی بینی عیان  
ور نه دشمن بوده ایی خود را به جان

حمله بر خود می کنی ای ساده مرد  
همچو آن شیری که بر خود حمله کرد

چون به قعر خوی خود اندر رسی  
پس بدانی کز تو بود آن ناکسی



چه بسیار می بینی که دیگران به تو ظلم و ستم می کنند و فکر میکنند آنها دشمنان تو هستند در صورتی که متوجه نیستی که این رفتار بدی که از آنها می بینی در واقع در درون خودت هست این نفاق و ستم و بدی در تو است که مثل آینه به تو نشان داده می شود و تو زشت و بدی می بینی و مشاهده میکنی.

اینها در وجود خودت ریشه دارد و هر لحظه نادانسته به تار و پود خودت نفرین می فرستی.

آن صفات بد رو در احوال خودت آشکار نمی بینی چون اگر می دیدی دشمن خونی خودت می شدی.

ای ساده لوح تو مثل اون شیر که عکس خودش رو توی آب دید و از وحشت به خودش حمله کرد و هلاک شد، هستی .

پس مراقب باش هر وقت عیب جویی از کسی کردی بدان که آن عیب در تو هست، پس نتیجه میگیریم که هر بار به قضاوت دیگران مینشینیم، در حال آشکار ساختن زخم ها و بخش های شفا نیافته وجود خودمان هستیم.

باسپاس و احترام

حنیفه از مشهد



خانم فاطمه از گلپایگان





خلاصه ای از برنامه ۸۲۹ گنج حضور

مولانا در غزل این برنامه با مطلع:

- غزل شماره ۳۹۳ -

جمع باشید ای حریفان، زان که وقت خواب نیست  
هر حریفی کاو بخشید والله از اصحاب نیست

به ما می‌گوید: ای دوستان و ای انسان‌هایی که در ذهن و خیالات آن و دنیای توهمی خودتان پراکنده گشتید، از این پراکندگی خود را نجات دهید زیرا شما به خواب فکرهای ناشی از هم‌هویت‌شدگی‌ها رفته‌اید و هر کس در خواب همانیدگی‌ها باشد، به خدا سوگند که از یاران واقعی که صادقانه می‌خواهند زنده شوند به اصل خود، نیست.

در این غزل کوتاه مولانا چند مانع بر سر راه زنده شدن به اصل مان را بیان می‌کنند و همچنین آقای شهبازی این موانع را با توضیحات بیشتر برای ما شرح می‌دهند.

در اولین بیت این غزل کوتاه، مولانا پراکنده شدن انسان در هم‌هویت شدگی‌ها را یک مانع مهم بیان میکنند. این هم‌هویت شدگی‌ها به دنبال خود اندیشه‌هایی پی در پی که نه تنها سازنده نیست بلکه بسیار مخرب است، می‌آورد. اندیشیدن بدون نظارت هوشیاری حضور و از فکری به فکر دیگر پریدن مانع مهمی بر سر راه زنده شدن به زندگی زنده این لحظه است. اگر بیشتر ساعات روز، در این اندیشه‌ها باشیم و حضورمان کمرنگ باشد، مثلاً فقط چند دقیقه در یک ساعت حاضر هستیم، پس ما پندار کمال داریم و خویشتن را به غلط نور مطلق می‌دانیم، در حالیکه سرمست آتش همانیدگی‌ها و فکر آنها هستیم.

- مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴ -

علتی بتر ز پندار کمال  
نیست اندر جان تو ای ذو دلالت

- مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶ -

ای بسا سرمست نار و نار جو  
خویشتن را نور مطلق داند او

این شخص مسجد ضرار است و مرتب به خودش و انسان های دیگر و طبیعت ضرر می زند و مرتب سوی مرگی می تند. آیا در این حالت ما می توانیم فراوانی اندیش واز جنس کوثر باشیم؟ نه! فقط در لحظاتی ما فراوانی اندیش هستیم، که فضا را باز می کنیم و با زندگی یکی میشویم و از هر کسی که آب کوثر در کدوی وجودش ندارد، دوری می کنیم و خضوع و بندگی و اعتذار(عذر خواهی) داریم.

در این حالت ما تسلیم هستیم و در پیش چوگان کن فکان همچون گوی می دویم یعنی فرمانبردار قضا هستیم.



- مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶ -

پیش چوگان های حکم کن فکان  
می دویم اندر مکان و لا مکان

در این زمان مانند دولاب گردان و نالان فعالانه به سوی بستان زندگی  
می رویم. پس مانع دیگر، منفعل بودن است و روی خود کار نکردن است  
یعنی قبول نکردن مسئولیت زنده شدن مان به زندگی است.

روی بستان را نبیند، راه بستان گم کند  
هر که او نالان و گردان شیوه دولاب نیست

سومین بیت مانع دیگری را یادآوری می کند که گاهی انسان در جستجو هست برای رسیدن به زندگی، اما کام دل را در بیراهه می جوید و گمراه می گردد. زیرا خوشبختی را در جهان آب و گل می جوید و به سوی دنیای بیرون می رود و این جویی هست که در آن آب نیست و سرابی بیش نیست.

ای بجسته کام دل اندر جهان آب و گل  
می دوانی سوی آن جو کاندرا آن جو آب نیست

زآسمان دل بر آ، ماها و شب را روز کن  
تا نگوید شب روی کامشب شب مهتاب نیست

و در این بیت مولانا به ما می گوید که اگر می خواهی بالا بیایی و بدرخشی در آسمان زندگی و شب تاریک ذهن را روشن کنی پس از آسمان عدم بالا بیا، یعنی مرکزت را از همانیدگی ها پاک کن و عدم شو، تا من های ذهنی نگویند که کسی راه را به ما نشان نداده است، پس شروع هر لحظه ات را با تسلیم و پذیرش قرار بده و مقاومت و قضاوت را به صفر برسان تا از عدم شروع کنی نه از ذهن.

و مانع دیگر که مانع بزرگی بر سر راه هوشیاری است، تقلید کردن است. مقلد بودن شاید برای شروع کار، کمی کاربرد داشته باشد و این که از چه کسی تقلید کنیم مهم است که دروغین نباشد، اما پس از مدتی باید محقق شد و روی پای زندگی خود ایستاد و به هوشیاری زنده این لحظه که همگی به آن دسترسی داریم وصل شد.

بی خبر بادا دل من از مکان و کان او  
گر دلم لرزان ز عشقش چون دل سیماب نیست

مولا نا از ما می خواهد که محقق باشیم و متعهدانه و صادقانه، در طلب  
یار باشیم یعنی قانون جبران را به عمل در آوریم تا از مکان و کان  
(معدن) یار بی خبر نمانیم، در این صورت دل ما چون جیوه (سیماب)  
لرزان است و مرتب مراقبت می کند از خودش که مستمری اش کم  
نشود.

- مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲ -

زان جرای روح چون نقصان شود  
جانش از نقصان آن لرزان شود

پس ای دوست (ای خود من) اگر می خواهی یار تو را از نه طبق نگذراند،  
که با درد همراه خواهد بود، خودت را موشکافانه ببین، و از هم هویت  
شدگی ها و منیت خود در گذر.

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰ -

جسم ما جوز و مویز است ای پسر  
گر تو مردی زین دو چیز اندر گذر

ور تو اندر نگذری، اگرام حق  
بگذراند مر تو را از نه طبق

خوب حالا که تعدادی از موانع را دانستم و می دانم در شکم این ماهی  
ذهن گرفتار آمدم، باید تلاش کنم برای رهایی، زیرا طبق آیه ۳۹

سوره نجم خداوند می فرماید :

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى  
و اینکه برای انسان جز آنکه تلاش کرده [هیچ بهره و نصیبی] نیست.

حال تلاش من چگونه باید باشد که مرا نجات دهد و مرا بیشتر در  
هوشیاری جسمی غرق نکند و آیا عبادتی هست برای نجاتم؟

آقای شهبازی در اینجا با پاشیدن رنگ این ابیات روشنگر مولانای جان،  
تابلوی زیبای برنامه ی ۸۲۹ را با نشان دادن راه نجات تکمیل  
می فرمایند:

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۳۵ -

یونست در بطن ماهی پخته شد  
مخلصش را نیست از تسبیح بد  
او به تسبیح از تن ماهی بجست

چیست تسبیح؟ آیت روز الست  
گر مسبح باشد از ماهی، رهید  
ور نه در وی هضم گشت و ناپدید

مولانا به ما در این سه بیت می گوید: اگر می خواهی از شکم ماهی  
هوشیاری جسمی نجات پیدا کنی باید تسبیح بگویی و تسبیح را این  
گونه توضیح میدهد که اگر این لحظه بی نهایت به اتفاق هایی که پشت  
سر هم می افتد بلی بگویی در حقیقت به الست خداوند پاسخ بلی گفته  
ای و با او یکی شده ای. و این تسبیح هر لحظه (این لحظه بی نهایت)  
توست. یعنی مرتب تسلیم باشی و بگویی من از جنس خدا هستم و صبر  
کنی به اتفاق لحظه و فعالانه فضا را گشوده نگه داری.



مولانا به ما در این لحظه می گوید ای حریفان، ای دوستان، نا امید نباشید چون ممکن است در اوایل کار، ستیزه و زور را کنار گذاشتن و زاری کردن، یعنی فضا گشایی سخت باشد، اما همین زاری و تسلیم و مقاومت و قضاوت صفر، سبب می شود که قضا خودش دستت را بگیرد و یاری ات کند.

- مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۲۵۷ الی ۱۲۶۰ -

ای خنک آن کو نکوکاری گرفت  
زور را بگذاشت، او زاری گرفت

گر قضا پوشد سیه، همچون شبت  
هم قضا دستت بگیرد عاقبت

گر قضا صد بار، قصد جان کند  
هم قضا جانت دهد، درمان کند

این قضا صد بار اگر راحت زند  
بر فراز چرخ، خرگاہت زند

ولی لحظه ای هم از این من ذهنی ات غافل مباش. مرتب بگو نمیدانم تا  
سگ من ذهنی برق آسا به تو حمله نکند:

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵ -

چون ملایک گو که: لا علم لنا  
یا الهی، غیر ما علمتنا

- مثنوی دفتر دوم بیت ۲۷۰۸ -

أدمي کو عَلمِ الأَسما بَگست  
در تَکِ چون برق این سَگ، بی تَکست

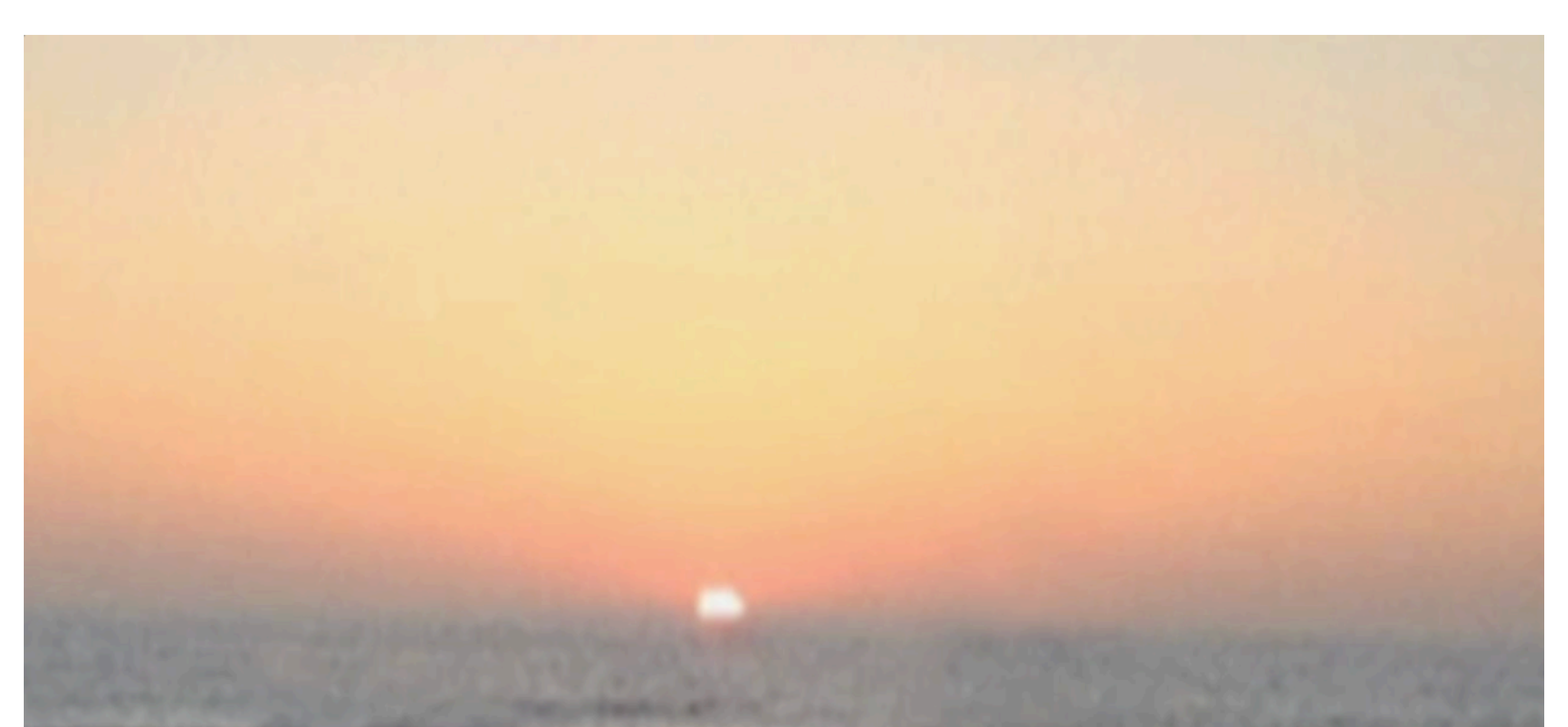
باسپاس فراوان

فاطمه از گلپایگان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)